

توانمندی های فرهنگی خراسان بزرگ و تأثیر متقابل آن بر ایران

ایرج افشار (سیستانی)^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵

چکیده

خراسان بزرگ از دیدگاه سرچشمه های طبیعی و اندوخته های معدنی از توانگری بالایی برخوردار بوده و به انگیزه ی پیوندهای تاریخی، قومی و مذهبی ژرف خود با سرزمین های پیرامون از یک سو و از سویی با نگرش به جایگاه جغرافیایی و ژئوپولیتیک خود، نقشی راهبردی در شکوفایی این سرزمین ها داشته است. این کارکردها به همراه توانمندی های متقابل اقتصادی و پیوندهای تاریخی و فرهنگی، توانسته است نقش تأثیرگذاری در گسترش پیوندهای همه جانبه میان ایران و سرزمین های پیرامون آن در دوران های گوناگون تاریخی داشته باشد.^۲ مردم بافرهنگ خراسان بزرگ با احساسی پایدار نسبت به قومیت خود، در پیمایش زمان از احساس تعلق به پیکره ی واحد ایران بزرگ برخوردار بوده اند. خراسان بزرگ در دوران باستان تابع ساتراپ یا استان پهناور پرتوه بوده است که در سنگ نوشته ی داریوش بزرگ در بیستون و سنگ نوشته های دیگر هخامنشی از آن یاد شده است. سرزمین هایی که در شمال خراسان کنونی قرار گرفته اند، تابع خراسان بزرگ و یا امیرنشین های زیر نظر حکومت ایران بودند. آن ها در دوران قاجار از ایران جدا شدند و از سوی اتحاد جماهیر شوروی در سه جمهوری تشکیل شد و در سال ۱۲۷۳ هـ.ق، هرات هم ضمیمه ی افغانستان گردید.^۳

کلید واژه ها:

ایران، خراسان بزرگ، ماوراءالنهر، سیستان، چین، هند، آسیای میانه، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، انگلستان، روسیه ی تزاری، یعقوب لیث، فردوسی، رودکی، ملاصدرا، فرخی سیستانی، سعدی، ایمن سینا، ابوریحان بیرونی، مولوی.

^۱ استاد جامعه شناسی، نویسنده و پژوهشگر ایران شناس

^۲ منصور بدری فر «آسیای میانه» مجموعه مقالات جغرافیایی، دفتر اول، کشورهای آسیای مرکزی، ۱۳۷۲، ص ۲۴-۲۳.

^۳ غلامرضا ریاضی، دانشمندان خراسان (مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۶)، ص ۲۹.

مقدمه

خراسان بزرگ که همواره بخشی از ایران به شمار می رفته، از دیدگاه جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و نظامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و از دیدگاه جهانی نیز با ارزش بوده است. این سرزمین پهناور با رشته کوه‌های سرسبز و خرم، غارها، دره ها، چشمه‌های معدنی و آب گرم، پوشش گیاهی و چشم‌اندازهای زیبا و دل‌پذیر، از مناطق ارزشمند ایران به شمار می‌رفته است.

خراسان بزرگ افزون بر داشتن جایگاه ویژه‌ی طبیعی و جغرافیایی، از دیدگاه پیشینه‌ی باستانی و تاریخی نیز از کهنسال‌ترین سرزمین‌ها به شمار می‌آمده و از گذشته‌های دور، نه تنها دارای فرهنگی درخشان بوده، بلکه از دیدگاه زیستگاه‌های کهن و ابزارهای آن دوران و آثار تاریخی، از پرارزش‌ترین سرزمین‌های ایران بزرگ بوده است.^۱ این سرزمین که از دوران باستان در ادبیات اسطوره‌ای ما مرز میان ایران و توران بوده، فرهنگ و تمدن بالایی داشته و در ازای چند هزارساله‌ی خود، پرورش‌دهنده‌ی دولتمردان، دانشمندان، بزرگان و عارفان گرانقدر بوده است.

جایگاه جغرافیایی

خراسان بزرگ در بخش خاوری ایران، شامل سرزمین‌های قرارگرفته در جنوب رود سیحون و شمال هندوکش بوده و از دیدگاه سیاسی ماوراءالنهر و قهستان نیز تابع آن به شمار می‌آمده است.^۲

در دوران باستان، ایران به چهار مرز یا منطقه در چهار سوی شمال، جنوب، خاور و باختر بخش شده بود و خراسان بزرگ تمام نواحی خاوری، جز سیستان را در بر می‌گرفت. در آغاز دوره‌ی اسلامی، ماوراءالنهر^۳ بخشی از خراسان بزرگ به شمار می‌آمد و این ایالت تا مرز چین، یعنی نواحی باختری چین، به‌ویژه استان سین کیانگ کنونی و شمال افغانستان، پامیر و کوه‌های

^۱ ایرج افشار سیستانی، جغرافیای تاریخی تاجیکستان (تهران: انتشارات بین‌المللی الهداء، ۱۳۸۳)، ص ۲.

^۲ مصاحب، دایره‌المعارف فارسی ج ۱ و ۲ (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۷)، ص ۸۸۷.

^۳ دوری میان رودهای آمودریا (جیحون) و سیر دریا (سیحون).

هندوکش^۱ پیش می رفت. اما اندک اندک اندازه ی آن کوچک تر شد؛ به گونه ای که دیگر آن سوی آمودریا را در بر نمی گرفت.^۲

گی.لو.استرانج، خاورشناس برجسته ی انگلیسی، درباره ی مرزهای خراسان در سده های میانی، نوشته است:

«نام خراسان در اوایل قرون وسطی بر تمام شهرستان های اسلامی که در شرق لوت و کویر مرکزی ایران تا کوه های هند بسط داشته، اطلاق می شد. پس خراسان در این معنی بزرگ، همه ی شهرهای ماوراءالنهر را که در شمال خاوری ایران جای دارند با قهستان در برمی گرفته سوای سیستان و حدود آن عبارت بوده است از سمت آسیای مرکزی بیابان شمالی چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش و از شمال شرقی تا رود جیحون امتداد داشته و تمام کوهستان های ماورای هرات را که امروز بخش افغانستان را تشکیل می دهد شامل بوده و از این رو همه ی شهرستان هایی که در بخش علیای رود جیحون از ناحیه ی پامیر بوده در قلمرو خراسان به شمار می فته ...»^۳.

بنابراین، خراسان بزرگ به پهنه ی امروزی خود درون مرزهای ایران محدود نمی شد و بخش بزرگی از کشورهای افغانستان و ترکمنستان را در بر می گرفت. اگر از دید زمانی تا دوران باستان پس برویم، باز هم بزرگ تر می شود و بخش هایی از کشورهای تاجیکستان و ازبکستان را شامل می گردد.

^۱ غلامرضا ورهرام، تاریخ سیاسی مرکزی در دوران اسلامی (مشهد: نشر و آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲) ص ۱۳.

^۲ حسینی، راهنمای سفر به استان خراسان رضوی (تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۶) ص ۵۳.

نام و پیشینه‌ی تاریخی

اوستا زمین را شکل‌دهنده‌ی هفت کشور دانسته که «سوه»^۱ کشور خاوری و «ارزه»^۲ کشور باختری است. در آثار فارسی میانه «خراسان» یکی از چهار مرز یا منطقه‌ی ایران و همان مرز خاوری است.

واژه‌ی خراسان امروزی بازمانده‌ی صورت کهن واژه و به همان معنی خاور، یعنی سویی است که از آن، خورشید بر می‌آید. به بیان دیگر، خراسان شکلی است از «xwar»^۳ به معنی آمدن و روی هم به معنی جایی است که از آن خورشید برمی‌آید.^۴

خراسان در فارسی پیشین به معنی خاور زمین است و از دو پاره‌ی «خور» یعنی آفتاب و «آسان» یعنی طلوع‌کننده شکل یافته و به معنی جای برآمدن خورشید است.^۵

بعضی از پژوهشگران و نویسندگان در نامیدن آن به خراسان، نوشته‌اند: «خورسان یعنی آفتاب‌مانند و منسوب بدان را خُرسی و خراسانی گفته‌اند».^۶

بر پایه‌ی پژوهش‌های باستان‌شناسی گمان رفته جای سکونت در خراسان به دوره‌ی پالئولیتیک یا دوره‌ی پارینه‌سنگی^۷ وابسته باشد^۸ و پس از آن در دوران‌های گوناگون پادشاهی ایرانیان این سرزمین دارای تمدن و فرهنگ بوده و زیر نظر شاهان ایرانی هخامنشی، اشکانی^۹ و ساسانی اداره می‌شده است. گاهی هم حاکمان محلی از فرمان شاهان سرپیچی می‌کردند و حکومت خودمختاری در این منطقه پدید می‌آوردند.^{۱۰}

^۱ Savahi

^۲ Arezahi

^۳ اوستایی hvar فارسی میانه xwar فارسی نو «خور» هور.

^۴ خیرنامه مرکز خراسان شناسی، ۱۳۷۶، ص ۱۴.

^۵ مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲ (تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۱۰) ص ۱۷۹.

^۶ سید محمد کاظم امام، مشهد توس (تهران: کتابخانه ملک، ۱۳۶۸)، ص ۱۶.

^۷ دوره‌ی پارینه‌سنگی (PALEOLITHIC AGE): که نخستین بخش عصر حجر را تشکیل می‌دهد برابر است با اوایل دوره‌ی زیست‌انسان پیش از تاریخ که از ۵۰۰ تا ۸ هزار سال پیش به درازا کشیده است. (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۴۷)

^۸ میخائیل میخائیلویچ دیاکونوف، تاریخ باستان ایران، ۱۹۵۷ م، ص ۴۵.

^۹ پایتخت اشکانیان (۲۵۰ پ.م تا ۲۲۶ م) شهر نسا در نزدیکی عشق‌آباد کنونی در ترکمنستان بوده و حدود شمال خاوری قلمرو آنان به کنار آمودریا (جیحون) می‌رسیده که تمامی افغانستان امروزی را در بر می‌گرفته است. (کلباسی، ۱۳۷۴: ۳)

^{۱۰} همان، ص ۴۰۲.

از آغاز خلافت خلیفه دوم مسلمانان تا میانه‌ی خلافت خلیفه سوم، با وجود یورش‌های سرداران عرب، خراسان بزرگ بر روی آنان ناگشوده ماند تا آن‌که عبد الله بن عامر مأمور گشودن آن منطقه شد. نخستین شهری که در خراسان در سال ۳۱ هجری به دست مسلمانان افتاد طبرس بود و گشودن دیگر نواحی تا روزگار حکومت معاویه به سال ۴۲ هجری به درازا کشید.^۱ پس از آن، طاهریان و صفاریان و سپس سامانیان بر ولایت‌های خراسان بزرگ که شمار آن‌ها را بیش از ۳۰ نوشته‌اند و در حکم یک منطقه بود، و حکومت می‌کردند.^۲

خراسان بزرگ در سده ۶ هجری، دستخوش تاخت و تاز غزان شد و خوارزمشاهیان بر اراضی جنوب دریای آرال و ماوراءالنهر حکمرانی می‌کردند.^۳ در سده ۷ هجری، با یورش چنگیز مغول به خوارزم و ماوراءالنهر، آثار باشکوه و فرهنگ این نواحی و سرزمین‌های پیرامون آن مورد تاخت و تاز مغولان قرار گرفت.^۴

با استقرار دولت صفوی در سال ۹۰۷ هجری، اندک اندک آرامش به خراسان بازگشت و تا پایان این دوران، خراسان بزرگ از ایالت‌های ارزشمند ایران بود؛ اما پس از افتادن این دودمان به دست افغان‌ها، دچار ناآرامی شد. این ناآرامی‌ها و فتنه افغان با کوشش نادر شاه افشار از ایران کوتاه شد. با مرگ نادر به سال ۱۱۶۰ هجری و کشمکش بر سر جانشینی او، هرج و مرج دوباره در ایران و خراسان بزرگ گسترش یافت و سرانجام شاهرخ میرزا نواده‌ی نادرشاه حکومت این ایالت را به دست گرفت.

روزگار قاجار دوره‌ای تلخ برای خراسان بود و تلخ‌تر برای ایران که بخش بزرگی از خراسان را از دست داد. حضور انگلیسی‌ها در هندوستان انگیزه شدت‌افزاینده‌ی افغانستان به عنوان حذفاصل روسیه و هندوستان، مورد نگرش آن‌ها قرار گیرد. انگلیسی‌ها به تحریک امیران افغانستان که بخشی از خاک ایران بود، پرداختند و سرانجام پس از کشمکش‌های بسیار میان ایران و انگلستان، در قراردادی که پاریس به امضا رسید، هرات از خاک ایران جدا شد و دولت قاجار استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

^۱ علی شریعتی، راهنمای خراسان (تهران: انتشارات الفبا، ۱۳۶۳)، ص ۸-۹

^۲ احمد رنجبر، خراسان بزرگ. (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۷.

^۳ الهه کولایی تبرستانی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۶) ص ۱۵.

^۴ ورهام، ص ۲۷۶.

در همین زمان، روسیه نیز که چشم به خاک افغانستان داشت، آرام آرام تا سرخس پیش آمد و با چیرگی بر مرو و نواحی پیرامون، دولت قاجار را در برابر کار انجام‌شده قرارداد. بدین ترتیب، سه بخش ارزشمند از چهار بخش خراسان در دوره‌ی اسلامی، یعنی هرات، بلخ و مرو از خاک ایران جدا افتادند و این کانون درخشان فرهنگ و تمدن ایرانی در گسترده‌ی کنونی خود محدود شد.^۱

بخش‌بندی کشوری

در دوران ساسانی، کشور از دیدگاه سازمان و بخش‌بندی‌های کشوری به چهار بخش بزرگ تقسیم شده بود که هر بخش را «پادکسیان» می‌گفتند. خراسان بزرگ در بخش خاوری یا «پادکسیان خورآسان» قرار داشت و توسط یک اسپاهبد اداره می‌شد^۲ که چهار تن مرزبان زیر فرمان او بودند. هر کدام از آنان یکی از چهار بخش آن را اداره می‌کرد:

۱- مروشاهجان، ۲- بلخ و تخارستان، ۳- هرات، پوشنج، بادغیس و ...، ۴- ماوراءالنهر.^۳

هنگامی که عرب‌های مسلمان بر ایران چیره شدند، خراسان چهار بخش یا «رَبْع» داشت و چهار شهر بزرگ آن، یعنی نیشابور، مرو، هرات و بلخ، مرکز هر یک از این بخش‌ها بودند.^۴ شهرهای دیگر خراسان بزرگ توس، نسا، ایبورد، سرخس، اسفزار، بادغیس، جوزجان، بامیان و ... بوده است.^۵ در کتاب شهرستان‌های ایران نخستین، منطقه‌ای که نام برده می‌شود خراسان است که دارای ۲۶ استان بوده است.^۶

^۱ حسینی، ص ۵۷.

^۲ علیرضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان (تهران: موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزش، ۱۳۵۰).

^۳ محمد محمدی ملایری، در ایرانشهر (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴)، ص ۱۷.

^۴ الامه مفتاح «جغرافیای تاریخی مرغاب» مجله، حقیقات تاریخی، ۶ و ۷ (پاییز و زمستان ۱۳۷۱).

^۵ مصاحب، ص ۸۸۷.

^۶ موزف، مارکوارت، ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ترجمه مریم میر احمدی (تهران: نشر طهوری، ۱۳۸۳)، ص ۳۴-۳۵.

توانایی های فرهنگی و نقش آن در ایران

خراسان بزرگ به عنوان جایگاه فرهنگ و تمدن ایران و بازمانده ی نهادهای دیرینه ی آن، از دوران های کهن کانون فرهنگ ها و از نخستین جایگاه های زیست انسان بوده است و بر پایه ی کاوش های باستان شناسی، انسان های نخستین از دوره ی پارینه سنگی در خراسان بزرگ نمودار شدند.^۱

قرار گرفتن خراسان در مرز ایران با چین و هند و همچنین در گذرگاه جاده ی ابریشم، داد و ستدهای فرهنگی با دیگر تمدن ها و فرهنگ ها را پرهیز ناپذیر ساخته بود. گرچه خراسان بزرگ در روزگار باستان، به ویژه در دوران های هخامنشی، اشکانی و ساسانی از دیدگاه فرهنگ و تمدن ارزش داشت، اما دوران زرین این سرزمین پهناور با ورود اسلام به ایران رقم خورد.

خراسانیان رخنه ی خود در دستگاه خلافت را بیشتر کردند و هنگامی که با مرگ هارون الرشید میان فرزندان امین و مأمون جنگ در گرفت، به پشتیبانی از مأمون پرداختند. آن ها از مرو که جایگاه مأمون بود، به نواحی باختری یورش بردند و با گشودن بغداد، پایتخت عباسیان، امین را کشتند. این کارها به دست یک خراسانی به نام طاهر بن حسین صورت گرفت. طاهر به پاس خدماتش در سال ۲۰۵ هجری حکومت خراسان را دریافت کرد و پایتخت خراسان را از مرو به نیشابور منتقل ساخت و بنیان دودمانی را ریخت که نخستین حکومت منطقی های حکمرانان ایرانی پس از یورش عرب ها به شمار می آمد.^۲

بدین گونه خراسان از آغاز ورود اسلام کانون رخدادهای سرنوشت ساز شد. این رخدادها افزون بر حوزه ی سیاست، در پهنه ی فرهنگ نیز نقش خراسان بزرگ را برجسته کرد. بنابراین، می توان گفت که ایرانیان بالندگی فرهنگی خود در دوره ی اسلامی را وامدار خراسانیان هستند. ارزشمندترین نقشی که خراسان در این زمان عهده دار شده بود، نگاه داشتن و گسترش زبان و ادب پارسی در برابر یورش بیگانگان، به ویژه فرهنگ و زبان عربی بود.

زبان یکی از پاره های بسیار باارزش هویت ملی هر سرزمین به شمار می آید که استواری و ارزش نهادن به آن، یا بی توجهی به نگهداری و گسترش آن، نقش بسیاری در نگاه داشت و یا

^۱ بلنیتسکی، خراسان و ماوراءالنهر، ترجمه پرویزورجاوند (تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴)، ص ۳۷.

^۲ ابوالقاسم طاهری، جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان (تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، ۱۳۴۸)، ص ۳.

نابودی هراز جامعه داشته است. نمونه‌های آن، فرهنگ‌های کهن مصر، میان‌رودان (بین النهرین)، عیلام و ... بوده است که نابودی فرهنگ و پیشینه‌ی آن‌ها، پس از نابودی زبانشان شکل گرفته است.^۱

اما در سده‌های نخستین اسلامی، درخت کهنسال ادب پارسی که زیر بار فراگیر شدن زبان عربی ناتوان شده بود، بار دیگر از خراسان جوانه زد و «فارسی دری» که امروز زبان ملی ایرانیان و زبان رسمی افغان‌ها و تاجیک‌ها است، به عنوان گویش مردم خراسان در سراسر ایران گسترش یافت. همچنین گردآوردن حماسه‌ی ملی ایرانیان، یعنی «شاهنامه» در خراسان به انجام رسید و نخستین آثار ارزشمند نظم و نثر فارسی در همین سرزمین به رشته‌ی نگارش درآمد.

پس از طاهریان، از نیمه‌ی دوم سده‌ی سوم هجری، یعقوب لیث، سردودمان صفاریان سیستان و قهرمان ملی ایران، بر ایران و از جمله خراسان بزرگ چیره شد. اهمیت تاریخی زبان فارسی برای تمامی ایرانیان از هر قوم و گویش تا بدان اندازه بود که پس از استقرار نیرومندترین دولت ایرانی پس از ساسانی، یعنی دولت صفاری که در سال ۲۵۴ هـ.ق، یعقوب لیث صفار زبان فارسی را زبان رسمی ایران کرد. این رسمی بود که تاکنون ادامه دارد.^۲ در دورانی که تمامی مردم ایران به زبان عربی سخن می‌گفتند و فرهنگ ایرانی در حال نابودی بود، برآمدن خیزش یعقوب لیث صفار سیستانی، انگیزه‌ی گسترش زبان فارسی و آفریدن شاهکارهای ادبی رودکی، دقیقی، فردوسی، عنصری، فرخی سیستانی و ... گردید.^۳

در دوران سامانی، چامه‌ی پارسی بر بنیان نوینی پایدار گشت و دیوان سالاری ایرانی بر پایه‌ی الگوهای کهن ساسانی پایداری تازه‌ای یافت. شهرهای نیشابور و بخارا انجمن و جای گردآمدن چکامه‌سرایان و نویسندگان بود و دربار امیران این خاندان کعبه‌ی آرزوهای هنرمندان، نخبگان، دانشمندان، چامه‌سرایان و نویسندگان، به‌ویژه رودکی، استاد چامه‌سرایان جهان، بوده است.^۴

دوران غزنوی یکی از شکوفاترین دوره‌های ادبیات پارسی است و شهر غزنین، تختگاه غزنویان، مرکز دانش‌ها و ادبیات بود و نویسندگان و چکامه‌سرایان بزرگ از چهارسوی کشور به آن شهر روی می‌آوردند.

^۱ پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱ (تهران، انتشارات سیمرغ ۱۳۷۴).

^۲ محسن ابوالقاسمی، تاریخ مختصر زبان فارسی (تهران: نشر طهوری، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۳.

^۳ محمد محیط طباطبایی، نگرشی بر زبان فارسی دری، در دری، اهتمام محمد اسعدی (تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۳)، ص ۵۶.

^۴ ف. م. فرزین، نقش پادشاهان ایران در ادبیات فارسی (تهران: انتشارات دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۵۰)، ص ۱۸.

سلطان محمود غزنوی که خود به پارسی چکامه می سرود، نزدیک به ۴۰۰ چامه سرا را در دربار خود گرد آورده بود. غزنویان در پشتیبانی از دانشمندان و ادیبان می کوشیدند و گسترش-دهنده‌ی فرهنگ و هنر ایرانی بودند.^۱

خراسان بزرگ پس از مدتی توسط سلجوقیان گشوده شد، اما بالندگی فرهنگی و نوآوری‌های علمی آن ادامه یافت. شهرهای خراسان بزرگ پر از کتابخانه‌هایی بود که گاه صدها هزار کتاب را در خود جای می دادند و مدرسه‌های بزرگ در شهرهایی مانند نیشابور، خرگرد، و ... جایگاه صدها دانشمند و دانش‌پژوه بود.

بخش بزرگی از این دستاوردها در یورش مغولان به خراسان بزرگ در سال ۶۱۷ هـ.ق، از دست رفت. خراسان از سال ۷۸۱ هـ.ق، گرفتار یورش بی‌رحمانه‌ی تیمور لنگ شد. با این وجود، در این دوره، سمرقند که از شهرهای خراسان بزرگ بود، پایتخت تیمور گردید و به بالاترین شکوفایی رسید. با مرگ تیمور، فرزند و جانشین او شاهرخ میرزا هرات را مرکز حکومت قرار داد و آرامش و آبادانی باردیگر به خراسان روی آورد.^۲

با استقرار دولت صفوی در سال ۹۰۷ هـ.ق، اندک اندک آرامش و امنیت به خراسان بزرگ بازگشت و تا پایان دوران صفوی، خراسان بزرگ از ایالت‌های ارزشمند ایران به شمار می رفت. این دوران از دیدگاه فلسفه و علوم دینی جایگاه ویژه‌ای داشت. بزرگ‌ترین فیلسوف این دوره ملاصدرا است که در فلسفه اسلامی جایگاهی برجسته دارد و پس از او میرداماد، میرفندرسکی و ملاعبدالرزاق لاهیجی را می توان نام برد.

به هرحال، روزگار صفوی یکی از بارورترین دوره‌های ادب و هنر ایرانی است. شاخه‌های گوناگون هنر از جمله نگارگری، معماری منبت‌کاری، خوش‌نگاری، تذهیب، جلدسازی و ... در این دوره از شهرت ویژه‌ای برخوردار بودند.^۳

روسیه‌ی تزاری برای نگاه داشتن سودهای خود در آسیا، پس از پایان دوران جنگ‌های تزار با ناپلئون، یورش‌هایی را به سوی آسیا آغاز کرد و از ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۵م، سرزمین‌های خراسان بزرگ را که در حوزه‌ی فرهنگی و سیاسی ایران قرار داشت، به قلمرو خود افزود و از همان آغاز، آن

^۱ همان، ص ۲۴.

^۲ حسینی، ص ۵۶-۵۷.

^۳ مصاحب، ص ۱۵۷۳.

منطقه را ترکستان روس نامید؛ زیرا بخش خاوری آن که زیر نظر چینی‌ها بود، به ترکستان چین^۱ نامور شده بود. این نام‌گذاری استعماری تا دو سه سال پس از انقلاب بلشویک‌ها در ۱۹۱۷م ادامه داشت.

پس از پایدار شدن حکومت بلشویک‌ها از ۱۹۲۴م، نام درست «آسیای میانه» با کار بستن توان روسیه‌ی کمونیستی پدید آمد و آسیا از دیدگاه سیاسی و نه علمی و جغرافیایی، در پیوند با مسکو، به آسیای میانه و آسیای دور بخش گردید. این امر یادآور توان استعمارگران اروپایی بود، زیرا خاورزمین را به خاور نزدیک، یعنی نزدیک‌ترین جای خاور به اروپا، خاورمیانه و خاور دور بخش کردند.^۲

«میانه» یک مفهوم دیدگاهی است و آسیای میانه هم یک اصطلاح دیدگاهی است که از سوی اتحاد جماهیر شوروی به منظور هویت زدایی تاریخی و فرهنگی آسیای میانه یا خراسان بزرگ عنوان شد.

مردم ایران و سرزمین‌های پیشین خراسان بزرگ، یعنی افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و بخش‌هایی از قزاقستان و قرقیزستان که امروزه «آسیای میانه» خوانده می‌شوند، تجربه‌ای دراز در زندگی با هم دارند؛ به ویژه در امپراتوری‌های هخامنشی، پارتی و ساسانی، در خلافت عباسی و در حکومت‌های ایرانی صفاری، سامانی، غزنوی، سلجوقی، صفوی و افشار.

تجربه‌ی زندگی مشترک دراز و کنش‌ها و واکنش‌های گسترده میان مردم خراسان بزرگ (آسیای میانه) در درون این مشترک‌المنافع‌ها، انگیزه‌ی پیدایش آمیختگی فرهنگی ویژه‌ای شده است که این ملت‌ها را در سرزمین مشترکشان به هم پیوند می‌دهد. گسترش اسلام به سوی خاور در سده‌های دهم میلادی، به دست ایرانیان و عاری از عوارض عربی، انگیزه‌ی تازه‌ای را برای آمیختگی فرهنگی افزود و آن را نیروی بیشتری داد.

مردم ایران و خراسان بزرگ (آسیای میانه) از دیدگاه زبان، آداب و روش‌ها همسانی‌های بسیاری دارند. دین، زبان، نژاد، ادبیات فارسی و فرهنگ، نمودارهای ارزشمند پیوند تاریخی و سرنوشت ساز میان مردمان گوناگون، به گونه‌های گوناگون، همانندی باورهای مذهبی مردم را فراهم کرده است. در خراسان و ترکمن صحرای ایران، از یکسو و ماوراءالنهر و فرغانه از سوی

^۱ ایغور یاسین کیانگ.

^۲ ناصر تکمیل همایون «آسیای مرکزی یا سیاسی» روزنامه همشهری، ش ۳۵۷ (۱۷ آبان ۱۳۷۲) ص ۶.

دیگر، همسانی‌های هنری و معماری در ساختمان‌های اسلامی و چون مسجدها، آرامگاه‌ها و ... آشکار است. همچنین آثار به دست آمده در بسیاری از جاهای خراسان بزرگ، یگانگی‌های فرهنگی و مدنی تمامی منطقه را آشکار ساخته است.

دانشوران، نویسندگان و چکامه‌سرایان فارسی‌زبان چون عبدالرزاق سمرقندی، رودکی، کمال خجندی، ابوالقاسم لیث سمرقندی، ناصر خسرو قبادیانی مروزی، رشیدی سمرقندی، شمس‌الدین سمرقندی و ... چه در گذشته و چه امروز، نقش بزرگی در گسترش زبان فارسی داشته‌اند. اکنون با وجود چیرگی نزدیک به یک سده نیروی اهریمنی بلشویسم بر منطقه، مردم خراسان بزرگ یا آسیای میانه به فردوسی و شاهنامه‌ی او عشق می‌ورزند. در میان آن‌ها کمتر کسی است که نام سعدی شیرازی، شمس تبریزی و فرخی سیستانی را نشنیده باشد و همچنین غزل‌هایی از حافظ را از بر نباشد.

با این‌که شمار شیعیان به گونه‌ی رسمی یک بیستم مسلمانان کشورهای تازه‌استقلال یافته است، اما مذهب سنی حنفی خراسان بزرگ به گونه‌ای است که با داشتن جنبه‌های اشراقی^۱ و عرفانی، می‌تواند یگانگی سنی‌ها را با شیعیان ایران فراهم آورد. رخنه‌ی عرفان و تصوف در آسیای مرکزی در طریقت‌های قادری، نقشبندی و غیره به گونه‌ای است که اشراقی بودن مذهب عمومی را رونق داده و آن را با شیعه و ادب پارسی نزدیک کرده است.

با این‌که شمار فارسی‌زبانان به گونه‌ی رسمی کمتر از دیگران^۲ در جمهوری‌های تازه استقلال یافته است، اما به انگیزه‌ی اهمیت تاریخی زبان پارسی در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی و واژگان فارسی یا عربی مشترک در زبان‌های غیر پارسی آسیای مرکزی، گونه‌ای احساس همزبانی نسبی میان آنان و مردم تاجیک، افغان و ایران وجود دارد.^۳

شهرهای خراسان بزرگ همانند بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، خیوه، خوارزم و ... به عنوان مراکز هنرها و دانش‌های ایرانی جایگاه والایی در ادبیات پارسی دارند.

^۱ حکمت اشراق، فلسفه‌ای که در اسلام گستراننده‌ی آن، شیخ شهاب‌الدین سهروردی است.

^۲ سخنگویان زبان‌های ترکمنی، ازبکی، قرقیزی، قزاقی، اویغوری و ...

^۳ «آسیای مرکزی»، روزنامه همشهری، ش ۱۶۸۶ (۱۶ ابان ۱۳۷۷) ص ۶.

سخن پایانی

خراسان بزرگ از آغاز زیستگاه مردمان و فرهنگ‌های گوناگون بوده است، به گونه‌ای که این مردم و فرهنگ‌ها در یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. وجود آتشفشان‌ها، مسجدها، آثار بازمانده از کانون‌های جمعیتی پیش از تاریخ و ... بیانگر بخشی از تاریخ ملی و دینی آن است.

فرهنگ مردم خراسان بزرگ در پیوند با سازه‌های طبیعی، جغرافیایی، تاریخی، دینی و تأثیرپذیر از گرایش‌های بسیار اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته و گونه‌ی مستقلی از فولکلور یا فرهنگ زبانی را پدید آورده است.

خراسان بزرگ از دیدگاه آیین‌ها و کنش‌های فرهنگی مردم از گوناگونی ویژه‌ای برخوردار بوده است. انجام جشن‌های ملی و مذهبی، همسرگزینی، سوگ‌ها و کنش‌ها در بستر باورهای دینی و وابستگی ملی شکل گرفته‌اند.

پس از چیره شدن عرب، خراسان نه تنها کانون زنده کردن استقلال سیاسی ایران بود، بلکه در زنده کردن زبان و ادب فارسی نیز نقش بسیار ارزشمندی داشت. افزون بر چاه‌سرایان و ادیبان بزرگی مانند رودکی، فردوسی، عنصری، سنایی، خیام و ... حاکمان و عارفان و دانشمندان بزرگی از این سرزمین برخاستند، که بعضی مانند خواجه نصیرالدین توسی وابستگی به خراسان کنونی دارند و برخی چون خوارزمی، بلخی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی و مولوی از مردم خراسان بزرگ بوده‌اند.^۱

خراسان بزرگ از روزگاران کهن گاهواره و خاستگاه اندیشه‌ها و مردان بزرگ بوده است. بسیاری از خاورشناسان، این سرزمین نخبه‌پرور را مادر فرهنگی ایران زمین دانسته‌اند. بخش بزرگی از درخشش چکامه و دانش در این مرز و بوم سپاسگزار تلاش پیاپی مردانی است که در این سرزمین کهن و اهورایی پرورش یافته‌اند.

^۱ مصاحب، ص ۸۸۷

فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن. تاریخ مختصر زبان فارسی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۷۸.
- افشار (سیستانی)، ایرج. جغرافیای تاریخی تاجیکستان، تهران: انتشارات بین المللی الهدا، ۱۳۸۳.
- افشار (سیستانی)، ایرج «چشم‌انداز محاسبات ایران و آسیای مرکزی» مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، س ۶ ش ۱۰، خرداد ۱۳۷۹.
- امام، سید محمد کاظم. مشهد توس، تهران: کتابخانه ملک، ۱۳۶۸.
- بدری فر، منصور. «آسیای میانه»، مجموعه مقالات جغرافیایی، دفتر اول، کشورهای آسیای مرکزی ۱۳۷۲.
- بلینسکی، آ. خراسان و ماوراء النهر، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴.
- تکمیل همایون، ناصر. «آسیای مرکزی یا میانه». روزنامه همشهری. س ۱، ش ۲۵۷، ۱۷ آبان ۱۳۷۲.
- تکمیل همایون، ناصر. «نگاهی به آسیا و شناخت آسیای مرکزی». فصلنامه ی آسیای مرکزی و قفقاز. س ۱، ش ۳. زمستان ۱۳۷۱.
- جعفری، عباس. فرهنگ بزرگ گیتاشناسی، اصطلاحات جغرافیایی، تهران: انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۸۶.
- حسینی. راهنمای سفر به استان خراسان رضوی، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۶.
- حکمت، علیرضا. آموزش و پرورش در ایران باستان، تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی ۱۳۵۰.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلویچ. تاریخ باستان ایران، ۱۹۵۷ م.
- رنجبر، احمد. خراسان بزرگ، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ریاضی، غلامرضا. دانشوران خراسان، مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۳۶.
- سریک کاسنف، عمر «سیای مرکزی»، روزنامه اطلاعات شماره ی ۲۱۳۹ مرداد ماه ۱۳۷۷.
- شریعتی، علی. راهنمای خراسان، تهران: انتشارات الف، بی تا.
- طاهری، ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی، خراسان از نظر جهانگردان، تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی بی تا.
- فرزین، ف.م. نقش پادشاهان ایران در ادبیات پارسی، تهران: انتشارات دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۵۰.
- کلباسی، ایران. فارسی ایران و تاجیکستان، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- کولایی تبرستانی، الهه. سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، ۱۳۷۶.
- کیهان، مسعود. جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۱۰.
- لواسترانج، گی. بلدان الخلافه الشرقیه، ترجمه بشیر فرنیسیس و کورکیس عواد، بغداد: ۱۳۸۳.
- مارکوارت، یوزف. ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۳.
- «آسیای مرکزی» س ۶، ش ۱۶۸۶. ۱۶ آبان ۱۳۷۷.
- محمدی ملایری، محمد دل ایرانشهر، تهران: انتشارات توس ۱۳۷۴.
- محیط طباطبائی، محمد. نگرشی بر زبان فارسی دری، دُر دری، به اهتمام محمود اسعدی، تهران: انتشارات کیهان: ۱۳۷۳.
- مصاحب. دایرة المعارف. فارسی، ج ۱، تهران. شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۸۷.
- مصاحب. دایرة المعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۸۷.
- مفتاح، الهامه. «جغرافیای تاریخی مرغاب»، مجله تحقیقات تاریخی (مرونامه) ش ۶ و ۷. پاییز و زمستان ۱۳۷۱.
- ناتل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران: انتشارات سیمرغ، ۱۳۷۴.
- ورهرام، غلامرضا. تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.